

طالبان: روایت‌ها و حقیقت‌ها

جنگ عقیدتی، نژادی و دینی افغانستان که طی دو دهه ادامه داشته است، ساختارهای سیاسی، نژادی، دینی و قبیله‌ای افغانستان را تخریب و به اقتصاد ملی این کشور خسارات زیادی وارد نمود. صدها روستا و شهر ویران شدند، به زیربناهای کشاورزی به‌طور جدی آسیب وارد آمد، اهالی کشور گرفتار فقر، گرسنگی و بلا تکلیفی هستند و بیش از پنج میلیون افغان آواره شده‌اند.

نیروی تخریبی جنگ میان افغان‌ها، پس از پیدایش جنبش طالبان در صحنه نظامی و سیاسی افغانستان و پیشروی سریع آنها به شمال کشور افزایش یافت. طبق برخی بررسی‌ها جنبش طالبان هشتاد و پنج درصد قلمرو کشور را تحت کنترل خود گرفته است (براساس اطلاعات دیگری، طالبان در مناطق تحت تصرف خویش، هشتاد درصد شهرهای بزرگ و مناطق مسکونی افغانستان را در اختیار دارند).

طالبان که خود را مجاهدین اسلامی می‌نامند، یک عده بنیادگرایان متعصب هستند. اکثریت آنها در مدارس دینی آموزش دیده‌اند و هدایت و رهبری آنها را حزب پشتونی «جمعیت علمای اسلام» که در بلوچستان پاکستان شکل گرفته، انجام می‌دهد. شاخه دیگر اینها از اهالی منطقه «کورن نذیر» در جنوب افغانستان بوده و بقیه در مدارس واقع در اردوگاه‌های واقع در مرز با افغانستان، تحصیل کرده‌اند.

می‌توان گفت در ترکیب جنبش طالبان سه دسته افراد شرکت دارند: ملاها و

شاگردان آنها (که آموزش‌های دینی خود را در پاکستان و در قسمت جنوب افغانستان به پایان رسانده‌اند) سطوح بالای جنبش را تشکیل می‌دهند و در سطح پایین مجاهدین یا همان شبه‌نظامیان هوادار طالبان. (سربازانی که به دنبال فرماندهان خود به طالبان پیوستند) البته در اینجا کادرهای نظامی، امنیتی و اداری رژیم پادشاهی سابق و جانبداران جناح سوسیالیستی «خلق» (اساساً پشتو) که به دلایل قومی و یا با فکر انتقام سیاسی با طالبان همکاری می‌کنند نیز وجود دارند. در مجموع بنا به نظر تحلیل‌گران، طالبان از همان شاخه‌ای که مجاهدین اسلامی نامیده می‌شدند، منشعب گشته‌اند. درباره رفتار این گروه در دوران جنگ علیه کمونیست‌ها شایعاتی در مورد تندروی و داشتن افکار ارتجاعی آنها و حتی شجاعتشان به صورت طنز و جدی پخش می‌شد. پیدایش طالبان اساساً در ارتباط کامل با انگیزه‌های صرف عقیدتی و اسلامی آنها نیست. این پدیده محصول سیاست داخلی پاکستان بود که رهبران آن در مبارزه برای قدرت و رسیدن به اهداف سیاسی خویش از اسلام سوءاستفاده نمودند و به همین خاطر از جنبش افراط‌گرا، پیوریتانی و متعصب طالبان پشتیبانی و برای آنها سرمایه‌گذاری کرده و این افراد را در مدارس دینی‌شان تربیت نمودند.

الف) روایت‌ها

- در ظاهر رزمندگان و کادرهای سازمانی جنبش طالبان خود را طلاب مدارس دینی می‌شمارند. برخلاف سایر احزاب، آنها هویت خود را این‌گونه تعریف می‌کنند که تنها طالبان، اسلام، فقه و شریعت اسلامی را از ناحیه علمای راستین و به صورت صحیح آموخته‌اند.

- طالبان ایده‌های اسلام خالص و بی‌آلایش (از این جهت آنها بیشتر به وهابی‌ها شباهت دارند)، و اجرای دقیق و درست اصول شریعت را تبلیغ می‌نمایند. به عقیده طالبان، افغانستان هیچ‌گاه دولت حقیقی اسلامی نداشته، هر چند که اهالی آن قطعاً مسلمان بوده باشند. آنها بر این عقیده‌اند که در پادشاهی افغانستان نظام غیردینی حاکم بود. همین‌طور در جمهوری داودخان «فرمانروایی شخصی» وجود داشت و در دوران رژیم کمونیستی حکومت صد در صد در دست

«بی‌دینان» بود. بدین ترتیب، پیروزی طالبان قبل از هر چیز به مثابه نخستین شانس تشکیل حکومت حقیقی اسلامی در افغانستان باید تلقی گردد. در همین راستا، حکومت طالبان در سال ۱۹۹۷ تصمیم به تغییر نام کشور به امارت اسلامی افغانستان گرفت.

- طالبان اظهار می‌دارند که هیچ‌گونه نیت توسعه‌طلبانه‌ای نسبت به دیگر کشورها ندارند، بلکه برعکس آنها خواهان صلح و ثبات در کشور خود و داشتن مناسبات حسن همجواری با کلیه کشورهای همسایه می‌باشند و صریحاً اهداف اعلام‌شده خویش را جهت تصرف و متحدنمودن کشورهای آسیای مرکزی و تبدیل آنها به یک کشور اسلامی به یاد نمی‌آورند.

ب) واقعیت‌ها

- طالبان نه تنها بوروکرات و تکنوکرات نیستند، بلکه در راه اسلام هیچ‌گاه رزمندگان پاک و مصنوعی نیز نبودند. در واقع آنان از پدیده‌های منفی‌ای که در جامعه عقب‌مانده افغانی وجود دارد، عاری نمی‌باشند. این جنبش خیلی ساده است. آنها هیچ‌گونه برنامه مشخصی برای اداره جامعه نداشته و درباره تاریخ اسلام اندیشه سیاسی روشن و یا هر تصور دیگری ندارند، هرچند که خود را به اصطلاح «طلاب مکتب راستین اسلام» فرض می‌نمایند. همان‌گونه که گفته شد، نظرات آنها در بسیاری موارد ابتدایی است. این درک ساده‌لوحانه از اسلام محصول به اصطلاح «آموزش» مبلغان بی‌سوادی می‌باشد که در رشوه‌خواری و پیروی از سنت‌های بدوی‌ترین قبایل پشتو شهره عام و خاص هستند. هدف اساسی طالبان احیاء اصول جامعه عربی قرن هفتم میلادی می‌باشد. جهت رسیدن به این هدف آنها از مفهوم جهاد همگانی استفاده می‌نمایند. به عبارت دیگر محتوای اصلی آموزش‌های اسلامی آنها در مدارس علوم دینی، تربیت نیروهای جهادی و جنگجویان عقیدتی برای این گروه است.

- ممنوعیت‌های اجتماعی‌ای که طالبان اعمال کرده‌اند، بسیار زیاد است. آنها همزمان با اجرای قانون منع استفاده از مشروبات الکلی، قمار و موسیقی، نگه‌داشتن پرنده در قفس، استفاده از کامپیوتر، تراشیدن ریش و همچنین تولیدات سینمایی و عکاسی را ممنوع نمودند.

- مشکلات زیادی در ارتباط با رعایت حقوق بشر توسط این گروه وجود دارد. طالبان ضمن بی‌اعتنایی به نرم‌های انسانی و بین‌المللی حقوقی، عرفی، بی‌پروا مقررات اسلامی و اصول مذهبی فقه حنفیه که خود را پیرو آن می‌نامند، هم نادیده می‌گیرند. اقدام به از بین بردن آثار گرانبهای هنری و پایمال نمودن حقوق اولیه شهروندان از یک‌سو و دادن فتواهای بی‌اساس برای هر چیز ساده‌ای از سوی دیگر، از این قبیل است. منظره‌های تکان‌دهنده کتک زدن زنان به سبب نداشتن چادر به هنگام خارج شدن از منزل و به زور فرستادن مردان به مسجد، سوزاندن فیلم‌ها و کتابهای بعضاً ارزشمند در میادین شهرهای مختلف، حس بدبینی شدیدی را نسبت به طالبان در سطح بین‌المللی به وجود آورده است. به طوری که اکنون جامعه جهانی نگرانی جدی در مورد رعایت حقوق بشر در منطقه تحت قلمرو طالبان در افغانستان دارد.

- اوضاع سیاسی داخل افغانستان به وسیله دو عامل در هم تنیده نژادی و قومی گره خورده است. سواى صف‌آرایی نیروهای سیاسی، عامل نژادی نقش اختلاف‌زا و عامل قومی نقش پیونددهنده نیروهای سیاسی را ایفا می‌نماید. البته همان‌طور که در بالا اشاره گردید، دین در قالب مفهوم جهاد نقش بسیج‌کننده سیاسی و نظامی را به عهده دارد. طالبان به دلایل نژادی قصد دارند سیاست مخالفت و در خوشبینانه‌ترین حالت سیاست بی‌اعتنایی نسبت به منافع و آرمان‌های جمعیت غیرپشتوی افغانستان (که حدود نصف اهالی کشور می‌باشند)، را در پیش بگیرند زیرا پشتوها که به لحاظ تاریخی در بیشتر موارد بر سر قدرت بوده‌اند، حاضر نیستند حقوق دیگر نژادها را در حکومت این کشور به رسمیت بشناسند. طبق اطلاع کمیته بین‌المللی صلیب سرخ تعداد اهالی غیرنظامی‌ای که به گروههای نژادی غیرپشتو تعلق دارند و همچنین تعداد اهالی غیرنظامی اخراج‌شده از نواحی تصرف‌شده طالبان، روزبه‌روز در حال افزایش است.

- تحلیل‌گران بر این باور هستند که به صورت آشکار جنگ افغانستان جنبه کاملاً نژادی پیدا کرده است و همین امر متأسفانه دورنمای حل مسالمت‌آمیز نزاع افغانستان را ضعیف‌تر می‌سازد. در عین حال ذکر این مطلب نیز مفید است که هرچند ارکان اساسی جنبش طالبان را پشتوها تشکیل می‌دهند ولی متحد نمودن کلیه پشتوها زیر پرچم «طالبان» به سبب اختلاف‌نظر

داخلی قبایل پشتو با موفقیت انجام نپذیرفته است. با وجود احیاء مجدد حاکمیت پشتوها توسط طالبان اکثریت مردم غیر نظامی و از جمله پشتوها به دلایل عمدتاً فرهنگی و اجتماعی نسبت به حکومت طالبان نفرت داشته و رفتار آن را قبول ندارند.

- روی هم رفته تعصبات نژادی و مذهبی طالبان باعث به وجود آمدن خصومت بی‌سابقه‌ای میان فرقه‌های دینی و گروه‌های نژادی افغانستان شده، ولی جنبش طالبان بدون توجه به تبعات این پدیده با اعلام جهاد همگانی به آن مشروعیت دینی داده است. شکی در این نیست که طالبان جهاد را همچون پوششی برای پاکسازی قومی و نژادی آن دسته از مسلمانانی که به سایر قبایل و فرق غیر پشتو تعلق دارند، به کار می‌گیرند. طالبان با استفاده از توپخانه‌های دوربرد و گلوله باران محلات غیر نظامی به قتل عام مردم دست می‌زنند. در نتیجه این اقدامات وحشیانه صدها زن، کودک، پیر و نوجوان بی‌گناه کشته و زخمی می‌شوند.

- پس از تصرف کابل در سال ۱۹۹۶ و بعد از آنکه «اسامه بن لادن» تروریست و میلیاردر ناراضی معروف سعودی قدم به صحنه گذاشت و رسماً خود را حامی اسلام از قلمرو آسیای مرکزی و قفقاز تا مرزهای چین نامید، طالبان مشی مبارزه سیاسی و نظامی را برگزید. از آن زمان به بعد محبوبیت «بن لادن» رو به افزایش بوده است. کمک‌های مالی و فکری او «طالبان» را تبدیل به یک جنبش فرامرزی انقلابی و تروریستی کرده است. ظهور این پدیده نابهنگام سیاسی آن هم با داعیه‌های دینی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز سبب شکل‌گیری جنبش‌های سیاسی و قومی بنیادگرا و تروریستی گردیده که این امر روند شکل‌گیری ساختارهای تأمین امنیت منطقه‌ای توسط کشورهای آن را پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به شدت دچار اختلال خواهد کرد. تاکنون میان جنبش طالبان و جامعه جهانی روابط حسنه‌ای به دست نیامده است. اعدام نجیب‌الله رئیس جمهوری وقت افغانستان و برادر وی، نادیده گرفتن مصونیت دیپلماتیک مقر نمایندگی سازمان ملل متحد در کابل، قتل دیپلمات‌های ایرانی در مزار شریف، نقض بی‌رحمانه حقوق زنان و شهروندان به دلایل مذهبی، سیاسی و نژادی و... همگی حاکی از بی‌اعتنایی طالبان به معیارهای بین‌المللی می‌باشد.

ج) طالبان، عامل تهدیدکننده امنیت منطقه

- طالبان نه تنها برای آسیای مرکزی و قفقاز بلکه برای کشورهای منطقه نیز یک تهدید قابل توجه هستند. تهران، همیشه با بنیادگرایان پشتو (مانند جنبش قومی مهاجر) و قبل از هر چیز با حملات آنها علیه شیعیان، هم در قلمرو پاکستان و هم در قلمرو افغانستان مخالفت کرده است. به علاوه تقریباً دو میلیون پناهنده افغانی بالقوه مشکلات بزرگی را می‌توانند برای ایران ایجاد کنند. طالبان در امور داخلی چین نیز دخالت می‌نمایند. آنها به‌طور مرتب به منطقه «ایغورنشین» سین‌کیانگ برای تقویت جنبش‌های اسلامی جدایی‌خواه و ملی‌گرا هرئوئین تحویل می‌دهند. این در واقع نوعی کمک مالی است. رزمندگان ایغور از سال ۱۹۹۶ به‌عنوان حامیان طالبان علیه مخالفان آنها جنگیدند و با سایر گروه‌های بنیادگرای اسلامی نیز روابط متقابل و نزدیک دارند.

- امروز پیامدهای جدی اتخاذ سیاست‌های سخت و غلط طالبان پیرامون عدم موافقت با مسئله استقرار صلح از طریق گفتگو، تحمل ناپذیری دینی و نژادی آنها و اصرار بر صدور اسلام انقلابی مورد نظر آنها موجبات نگرانی همه کشورهای منطقه را فراهم کرده است. مجاهدینی که آموزش‌های طالبان را در اردوگاه‌های افغانستان دیده‌اند، از طریق مبارزه نظامی به جانبداری تندروان اسلامی در هندوستان، روسیه، قرقیزستان و ازبکستان برخاسته‌اند. چنین اقداماتی می‌تواند در ایران و چین نیز تکرار گردد. طالبان، همفکران و هواداران آنها به‌طور مستمر و فعال در صد گسترش حوزه نفوذ و دامنه فعالیت خویش در منطقه هستند. بزودی زنگ افراط‌گرایی اسلامی برای تمام کشورهای منطقه به صدا در خواهد آمد.

د) دورنمای قضیه افغانستان و راه‌حلهای احتمالی آن

به عقیده صاحب‌نظران مسائل افغانستان، پایان یافتن نزاع در این کشور راه‌حل منطقه‌ای ندارد. تجربه نشان داده آن دسته از کشورهای منطقه که به واسطه ادامه درگیری‌ها در افغانستان دارای منافع گوناگونی هستند، نه تنها خواستار پایان یافتن جنگ در این کشور نمی‌باشند، بلکه

دائماً از طریق حمایت از گروه‌ها و جریان‌ها تازه‌نفس به ادامه نزع در این کشور یاری می‌رسانند. بنابراین اوضاع وخیم افغانستان با اقدامات همسایگان آن و سایر کشورهای رقیب و ذی‌نفع به این زودی سامان نخواهد یافت، مگر آنکه کشورهای قدرتمند بین‌المللی به صورت جدی برای خاتمه نزع وارد صحنه شوند. امری که چندان خوشایند برخی کشورهای منطقه نیست. جدای از تحریکات خارجی نزع افغانستان، همان‌طور که قبلاً گفته شد، ماهیت نژادی و مذهبی درگیری‌ها موتور محرکه طولانی‌شدن جنگ در این کشور است. در مورد راه‌حل‌های داخلی اوضاع افغانستان دیدگاه‌های متفاوتی بیان می‌شود. به نظر برخی از تحلیل‌گران باتوجه به صف‌آرایی نیروها در افغانستان، دو پیش‌بینی کلی در این ارتباط وجود دارد:

۱. ضمن به دست گرفتن کنترل قسمت باقی‌مانده کشور، ازجمله در حاشیه مرزهای افغانستان تا تاجیکستان و ازبکستان، طالبان نیروهای مخالف را از بین می‌برند.
 ۲. طالبان و نیروهای مخالف آنها از طریق گفتگو به توافق خواهند رسید که در نتیجه، جنبش طالبان به‌عنوان محور حکومت آینده افغانستان، احیاءکننده ساختار سیاسی قومی این کشور برمنبای حاکمیت پشتوها خواهد بود و در این صورت نیز فارسی‌زبانان تاجیک و شیعیان آن کشور سهم چندان‌ی از قدرت نخواهند داشت.
- بر همین اساس است که برخی دیگر از صاحب‌نظران معتقدند تنها راه‌حل باقی‌مانده برای نیروهای دولت رسمی افغانستان مقاومت شدید آنها است تا از این طریق امتیازات بیشتری را از طالبان برای تشکیل یک دولت ائتلافی فراگیر در افغانستان به دست آورند.
- اما واقعیت آن است که توقف نزع در افغانستان از حدود کنترل رویارویی بین کشورهای منطقه فراتر رفته و چنان‌که اشاره شد نیازمند اقدام تمام نیروهای صلح‌دوست جهان و دارای احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت امنیت بین‌المللی، ازجمله سازمان‌های بین‌المللی است. در همین راستا، تلاش‌های به عمل آمده توسط امام‌علی رحمانف رئیس‌جمهوری تاجیکستان شایان توجه است. وی به صورت مکرر و مستمر از تریبون جهانی سازمان ملل متحد و سایر نشست‌های معتبر بین‌المللی توجه جامعه جهانی را به پیامدهای فاجعه‌بار رویارویی

بلندمدت گروه‌های افغانی جلب نموده و از آنها دعوت کرده است که برای قطع جنگ خونین در افغانستان مساعدت و به مردم رنج‌دیده این کشور کمک نمایند تا از وقوع یک فاجعه عمیق انسانی در این قسمت کره زمین جلوگیری شود. بدین ترتیب تاجیکستان طرفدار حل مسالمت‌آمیز بحران افغانستان و خواهان اتخاذ تصمیمات مؤثر و اقدامات مشترک جامعه جهانی برای استقرار روند صلح در افغانستان می‌باشد. تاجیکستان عمیقاً بر آن است که حل مسئله افغانستان از طریق زور امکان‌پذیر نیست و تنها راه حل مشکلات افغانستان تأسیس یک دولت ائتلافی فراگیر شامل تمام گروه‌های نژادی و دینی این کشور می‌باشد.

تلاش‌های سازمان ملل متحد و جامعه جهانی جهت حل و فصل مسالمت‌آمیز درگیری‌ها میان گروه‌های افغانی توأم با موفقیت نبوده است. اقدامات جمهوری اسلامی ایران (به‌عنوان رئیس کنونی سازمان کنفرانس اسلامی) در جهت پشتیبانی از کوشش‌های سازمان ملل متحد و سیاست این کشور مبنی بر طرفداری از روند گفتگوهای صلح میان طرف‌های درگیر در افغانستان به دلایل نه چندان نامعلوم نتایج محسوسی را در بر نداشته است. کوشش‌های کشورهای گروه (۶+۲) نیز بی‌نتیجه بوده‌اند. به عقیده برخی از ناظرین حوادث منطقه، در چنین شرایطی هم‌زمان با تلاش‌های جامعه بین‌المللی، لازم است تا تماس میان قدرت‌های بزرگ جامعه جهانی مانند روسیه و آمریکا بیشتر شود و آنان از طریق لابی‌های دوجانبه و یا سایر مجاری سیاسی بین‌المللی با وارد آوردن فشارهای جدی بر کشورهای منطقه و گروه‌های درگیر به این مخمصه به صورت جدی فیصله دهند. متأسفانه تاکنون روسیه و آمریکا جسارت و قاطعیت خویش را جهت بسیج تلاش‌های بین‌المللی برای حل مسئله افغانستان نشان نداده‌اند و به همین دلیل نیز اوضاع نابسامان این کشور دائماً بحرانی‌تر شده است.

پروژه مشترک همکاری‌های مطالعاتی و تحقیقاتی ایران و تاجیکستان در حوزه سیاست خارجی